

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که این روایات مربوط به رفتن به عرفات از بهترین دلیل‌هاست بر اینکه شرطیت رجوع من یومه در مسافت تلفیقیه شرطیت ندارد. در ادامه مناقشات مطرح شده بود که ذکر کردیم و جواب دادیم.

آن مناقشه‌ی سوم که مسئله‌ی اعراض اصحاب بود را هم عرض کردیم یک جوابی مرحوم آقای خوئی دادند که بعد در یادداشت‌ها دیدیم اصل جواب مربوط به مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) است. ایشان هم می‌فرمایند اصحاب اعراض از این روایات نکردند منتها روایات را حمل بر تخییر کردند و این حمل بر تخییر به این معناست که اعتنای به این روایات دارند و اعراضی در کار نیست.

مناقشه‌ی چهارم

کسانی مثل صاحب مدارک که می‌گویند اگر کسی چهار فرسخ رفت چه أراد الرجوع من یومه و چه لم یرد، این مخیر بین القصر و الاتمام است. اینها با این روایات عرفه چکار می‌کنند؟ اگر از صاحب مدارک بپرسیم شما که می‌گوئید در مسافت تلفیقی چه أراد الرجوع من یومه و چه لم یرد، مخیر بین القصر و الاتمام است، شما با این روایات عرفه چکار می‌کنید؟

از صاحب مدارک بر حسب آنچه از حدایق نقل می‌کنم ایشان حکایت می‌کند که صاحب مدارک می‌گوید این روایات عرفه را یا باید حمل بر کراهت کنی، - حمل بر کراهت یعنی به این معنا که القصر أفضل من التمام، یا الاتمام مکروه، در جایی که لم یرد الرجوع باز هم مخیر است منتها الاتمام مکروه، یا این را باید بگوئیم - و یا باید بگوئیم این توییح و عتابی که در این روایات هست کلمه‌ی «ویل»، «ویح» آمده، برای این است که حجاج خودشان را ملزم به تمام کرده بودند.

این عتاب بر این است که اینها خودشان را ملزم دانسته بودند به تمام و مشروع نمی‌دانستند قصر را. ائمه (علیهم السلام) برخورد کردند که چرا، با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قصر می‌کرد شما چرا قصر را مشروع نمی‌دانید؟ صاحب مدارک یک چنین مطلبی دارد.

دیدگاه صاحب جواهر

مرحوم صاحب جواهر^[1] متعرض آن احتمال کراهت نشده چون بسیار بعید است و هیچ شاهی هم برای او وجود ندارد. اصلاً کجای این روایات می‌توانیم حمل بر کراهت کنیم، اصلاً در اینکه از آن استفاده می‌شود که این هست، حالا قرینه و شاهی بر این نیست اما احتمال دوم را مطرح می‌کند می‌فرماید ممکن.

عبارت صاحب جواهر صفحه 209 این است «و احتمال إرادة الویل و الویح فیها علی التزامهم بالتمام» اینکه امام فرمود ویلهم

یا ویحهم در این بوده که اینها خودشان را ملزم می‌دانستند که نمازشان را تمام بخوانند و قصر را در اینجا در عرفات مشروع نمی‌دانستند «و عدم مشروعیة القصر تبعاً لما سنّه عثمان».

یک روایتی از همین حدیث نهم باب سوم است که در روایت دارد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عرفات نمازش را قصر می‌خواند، خلیفه اول هم که آمد همین تبعیت را کرد، خلیفه دوم همین کار را کرد، به عثمان که رسید عثمان تا شش سال از خلافتش همین کار را کرد اما بعد این بدعت را گذاشت و در روایت دارد برای اینکه این بدعت خودش را تحکیم کند روزی که در منا بود تمارض کرد و گفت من مریض نمی‌توانم امروز نماز بخوانم، بروید علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بگوئید تا نماز بخواند، آمدند به حضرت عرض کردند، فرمود من نماز می‌خوانم ولی دو رکعت می‌خوانم، من قصر می‌خوانم! رفتند به عثمان خبر دادند و او خودش آمد نماز را چهار رکعتی خواند. بعد از عثمان، معاویه هم اول دو رکعتی خواند و با عثمان مخالفت کرد و بعد بنی امیه رفتند با او محاجه کردند و دوباره برگردانند به چهار رکعتی.

این روایات ناظر به این بدعتی است که عثمان گذاشته، یعنی عثمان گفته قصر در اینجا مشروع نیست و فقط باید نماز را به صورت تمام بخوانند، حالا که در روایات آمده ویلهم أو ویحهم، منظور این است.

صاحب جواهر می‌گوید این احتمال داده می‌شود یک مؤیدی هم دارد «لم یفت أحد بمضمونها من وجوب التقصیر» چون فتوای مشهور یا تمام است در آنجایی که لم یرد الرجوع یا تخییر است؛ مشهور نیامدند فتوا به تعیین تقصیر بدهند و لذا «لم یفت أحد بمضمونها من وجوب التقصیر إذا لم یرد الرجوع لیومه ضرورة کونهم حجاجاً إلا النادر»، تا می‌رسند به این عبارت که می‌فرمایند آن احتمال مبتداست «و احتمال ارادة ... ممکن فی خصوص هذه الاخبار».

بعد یک نکته‌ی دیگری هم دارند می‌فرمایند «مع عدم صراحة بعضها فی کونهم حجاجاً»، حالا می‌فرماید همه‌ی این روایات هم صریح در این نیست که همه‌شان حاجی هستند، ممکن است حاجی نباشد و ممکن است شب برگردد و رجوع کند به همان من یومه. بیشتر بحث در همین روایت اول و دوم است.

روایت اول باب سوم معاویه بن عمار از امام صادق (علیه السلام) «إن أهل مكة یتمون الصلاة بعرفات فقال ویلهم أو ویحهم و أی سفر أشد منه لا تتم».

دیدگاه مرحوم آقای خوئی

مرحوم آقای خوئی^[2] می‌فرمایند این احتمال را به هیچ وجهی نمی‌توانیم قبول کنیم. تعبیرشان این است که می‌فرمایند «خلاف صریح الروایة لظهورها فی رجوعه إلی نفس العمل»، می‌فرمایند این با ظاهر روایت مخالفت دارد. یک وقت امام می‌خواست بفرماید «لا تعملوا کعملهم» که عمل اینها این است که قصر را مشروع نمی‌دانند! اگر این بود قابل حمل بر این معنا بود، امام می‌فرماید «لا تعملوا کعملهم» و عمل اهل سنت عدم مشروعیت قصر بوده در آن زمان، اما می‌فرماید ظاهر روایت این است که این نفی یا نهی به خود عمل می‌خورد یعنی لا یصح که شما نماز را به صورت تمام بیاورید، کاری به عمل دیگران ندارد این فرمایش مرحوم آقای خوئی (قدس سره) است.

عرض کردم یکی روایت اول هست ویلهم و ویحهم دارد یکی هم روایت ششم است که آنجا مال اسحاق بن عمار است «قلت لأبی عبدالله (علیه السلام) فی کم التقصیر فقال فی برید ویحهم کأنهم لم یحجوا مع رسول الله (صلی الله علیه و آله) فقصروا»، این فرمایش صاحب جواهر و این هم فرمایش مرحوم آقای خوئی در رد صاحب جواهر و صاحب مدارک.

دیدگاه مختار

این روایات در اینکه ظهور در تعیین قصر دارد تردیدی نیست اینکه اشاره می‌کند به حج رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مناسک را به مردم یاد دادند در همان حجة الوداع، این تصریح در این است که قصر تعیین دارد نه

اینکه فقط برای نفی است و برای این باشد که اتمام در اینجا تعین ندارد که سنی‌ها دارند. علی‌ای حال حق با مرحوم آقای خوئی هست و این فرض صاحب مدارک و صاحب جواهر هیچ وجهی ندارد.

صاحب جواهر فقط یک شاهی آورده که می‌فرماید مشهور بر طبق ظاهر این روایات فتوا ندادند. ظاهر این روایات تعین قصر است، این ظهور روشنی دارد یعنی باز خود صاحب جواهر هم این را قبول دارد، اما چون مشهور طبق آن فتوا ندادند آمدند این را حمل بر تخییر کردند، مخیر بین القصر و التمام. اولاً فهم مشهور از روایات اینکه برای ما اعتبار ندارد، اگر مشهور آمدند روایاتی را به نحوی معنا کردند، حالا اگر یک روایتی ظهور در وجوب دارد مشهور آمدند حمل بر استحباب کردند، ما در مورد عمل مشهور می‌گوئیم عمل مشهور جابر ضعف سند است، اعراضش هم قاذح خود روایت است، روایت را از اعتبار ساقط می‌کند اما اگر یک روایتی صحیح است مشهور هم اعراض از او نکردند، اما فرض کنید این مشهور به خاطر جمع بین روایات آمدند این را حمل بر تخییر کردند، این حمل‌شان برای ما حجیت ندارد و در ما نحن فیه به خاطر جمع آمدند این کار را کردند.

اگر ما احتمال می‌دادیم؛ فرض کنید یک روایت ظهور در وجوب دارد و مشهور به استحباب فتوا دادند، چیز دیگری هم نداشته باشیم، اینجا بعید نیست بگوئیم مشهور قداماً چون قریب العصر به امام (علیه السلام) بودند یک قرینه‌ای داشتند که به دست ما نرسیده، اینجا می‌توانیم بیائیم فتوای مشهور را به عنوان شاهد برای استحباب قرار بدهیم، اما در ما نحن فیه که مشهور به خاطر جمع بین روایات مسئله تخییر را مطرح کردند، که ما می‌گوئیم اصلاً روایات تعارض ندارد تا نیاز به جمع داشته باشد، روایات راه حل دیگری دارد، اگر این شد ما باید بر ظهورش ابقا کنیم، ظهورش بر تعین قصر است، نه می‌شود حمل بر کراهت کرد و نه می‌شود حمل بر عدم التزام به اتمام کرد که صاحب مدارک آمده مطرح کرده، باید بر همین ظاهرش ما باقی بگذاریم، لذا این کلام صاحب مدارک هم که به عنوان مناقشه چهارم اینجا ذکر کردیم کنار می‌رود. پس ما مجموعاً چهار مناقشه را در مورد این روایات بیان کردیم.

مناقشه‌ی پنجم: منظور از کلمه‌ی اهل مکه

مناقشه‌ی پنجم این است که آیا اساساً این اهل مکه در این روایات، مراد مخالفین هستند یا مراد شیعه هستند؟ که البته این هم تقریباً تکمیل همان مناقشه‌ی چهارم است منتها به یک بیان دیگری. سنی‌ها که نمی‌توانند مراد باشد که بگوئیم اهل مکه یعنی عامه، چون مشهور آنها عدم تحتم قصر است، آنها می‌گویند مخیرید بین القصر و التمام، فرقی هم بین سفر شدید و غیر شدید نیست برای آنها! لذا باید مراد شیعه باشد.

حالا که مراد شیعه است باز همان مسئله تخییر را مطرح کنیم و بگوئیم ائمه (علیهم السلام) چون اینها خودشان را ملزم به اتمام می‌کردند با ایشان برخورد کردند، این تکمیل مناقشه قبل است. نکته‌ای که فقط در اینجا است این است که معلوم نیست آنچه از امام (علیه السلام) صادر شده باشد کلمه‌ی ویل باشد ممکن است ویح باشد، ویل کلمه‌ی عذاب و عتاب است و ویح کلمه‌ی ترحم است، اگر ویحهم باشد بگوئیم امام در مقام ترحم بر شیعه فرموده چرا اینقدر به خودتان سختی می‌دهید، شما که می‌توانید قصر بخوانید قصر بخوانید.

خلاصه اشکال پنجم به این بیان اینکه لم یثبت که کلمه‌ی ویل از امام در اینجا صادر شده باشد اگر کلمه‌ی ویل را قطع به صدورش داشتیم، می‌گفتیم امام عتاب می‌کند، عتاب یعنی قصد تعین دارد، مثلاً تکلیف اولی و واقعی همین است اما احتمال دارد کلمه‌ی ویح باشد و ویح هم کلمه‌ی الترحم است.

اولاً در جواب عرض کردیم که کلمه‌ی «ویح» هم برای عتاب و توبیخ هم می‌آید، مراجعه کنید به المنجد و کتاب‌های لغت، حتی در ذهنم هست در خود صحاح اللغة از بعضی لغویین نقل می‌کند که همانطوری که کلمه‌ی ویل برای عذاب می‌آید ویح هم برای عذاب می‌آید.^[3]

اشکال دوم این است که با این «لم یحجّوا مع رسول الله» چکار می‌کنید؟ در روایت اول ندارد که «کأنّهم لم یحجّوا مع رسول

الله»، در روایت ششم دارد «ویحهم»، آنجا اصلاً کلمه‌ی ویح ندارد، در روایت اول راوی می‌گوید امام فرمود ویلهم أو ویحهم این را می‌شود حمل بر تردید از راوی کرد، در روایت ششم تصریح به ویحهم دارد، این «کأنهم لم یحجوا مع رسول الله» ظهور در عتاب دارد، یعنی شما یادتان رفته که مردم با رسول خدا حج می‌رفتند و برای عرفات می‌آمدند نمازشان را قصر می‌خواندند، ممکن است کسی بگوید این کأنهم را حمل کنیم بر اینکه، شما دیدید در زمان رسول خدا یک چنین تسهیلی بود، حالا هم باشد، این خیلی بعید است، این کأنهم لم یحجوا مع رسول الله قرینه‌ی روشنی است برای این معنا.

عرض کردم این تکمیل اشکال چهارم بود یا به خاطر کلمه‌ی ویح بگوئیم اشکال پنجم بوده.

مناقشه‌ی ششم

مناقشه ششم این است که اصلاً در خود این «کأنهم لم یحجوا مع رسول الله» مناقشه است، چرا؟ می‌گویند رسول خدا(صلی الله علیه و آله) حجة الوداع را که انجام داد، در حجة الوداع مردم را فرا خواند که همه بیایند مناسک را از من یاد بگیرند، چهار روز از ذی‌القعدة مانده بوده که رسول خدا از مدینه خارج شدند، روز پنجم ذی‌الحجة یعنی نه روز در راه بودند که به مکه رسیدند، از آن طرف هم سیزدهم ذی‌الحجه از مکه خارج شدند و به مدینه آمدند، پس در نتیجه رسول خدا اصلاً در مکه قصد عشره نکرده است، در این حج قصد عشره نفرموده بوده، اگر قصد عشره نکرده بوده، اینجا خود مکه باید نماز شکسته می‌خوانده، عرفات و منا همه شکسته، در بین راه هم شکسته تا بیایند به مدینه، بگوئیم مکه وطن بوده؟ ظاهرش این است که آن هجرتی که رسول خدا فرمود با آن هجرت اعراض از وطن کرد.

اگر بگوئیم وطن شرعی بوده، احتمال سوم، اینکه بگوئیم نیاز به قصد عشرة ایام نداشته، اینجا یا وطن رسول خدا بوده یا اگر کسی قبول نکند، حالا رسول خدا اینجا خانه‌ای داشته و وطن شرعی بوده؛ می‌فرمایند این هم با آنچه در تاریخ آمده که بعد از فتح مکه اسامه به حضرت عرض کرد که شما کجا می‌خواهی استقرار پیدا کنی، در خانه‌ی خودتان یا جای دیگر؟ حضرت فرمودند که هل ترک لنا عقیل من دار؟ عقیل تمام خانه‌های بنی هاشم را فروخت، خانه‌ای برای ما باقی نگذاشته، پس اینطور هم نیست که بگوئیم رسول خدا یک خانه‌ای داشته و به اعتبار آن ملک آن هم روی مبنای وطن شرعی پیش بیائیم، هیچ یک از اینها نبوده.

در نتیجه این روایات با یک اشکال دلالی مواجه است چون رسول خدا خودش قصد اقامه نکرده بوده، وطنش هم آنجا نبوده، در حکم وطنش هم نبوده.

جواب این است که درست است خود رسول خدا اینطور بودند اما همان طوری که در این حجة الوداع رسول خدا فرمود عده‌ای بین عمره‌ی تمتع و حج تمتع به سراغ تمتع و استمطاعات بروند و از احرام خارج شوند، اما عده‌ای هم به حج قرآن و افراد محرم شده بودند و در احرام باقی ماندند، اینطور نبود که همه یکنواخت باشد. حتی وقتی امیرالمؤمنین(علیه السلام) از یمن آمد، حضرت به او فرمودند به چی محرم شدی؟ عرض کردند به همان که شما محرم شدی من محرم شدم، که فاطمه زهرا(سلام الله علیها)، امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعد از عمره از احرام خارج شدند که مورد اعتراض عمر قرار گرفت.

یکی از جاهایی که اختلاف بوده همین بوده، رسول خدا خودش نمازش را ممکن است روی اینکه قصد اقامه نداشته یا کذا، به یک نحوی می‌خوانده اما دیگران باید به نحو دیگری می‌خواندند در مکه، آنهایی که در مکه بودند مکه وطن‌شان بوده و باید تمام می‌خواندند، رسول خدا از مدینه به مکه آمده بوده و باید قصر می‌خوانده. از مکه به عرفات آمدند رسول خدا فرمودند شما باید نمازتان را قصر بخوانید، این منافاتی ندارد و نمی‌شود بگوئیم چون خود رسول خدا قصد عشره نکردند پس اینها هم این چنین‌اند.

جمع بندی بحث

پس مجموعاً شش مناقشه شد که ملاحظه فرمودید همه‌اش قابل جواب است و این روایات به خوبی دلالت دارد بر عدم اعتبار رجوع من یومه، آن وقت در میان روایاتی که قبلاً خواندیم این روایت نهم را اصلاً نخواندیم که این را هم باید اضافه کنیم، روایت

نهم باب سوم که روایت صحیحہ ہم هست.

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: حَجَّ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) فَأَقَامَ بِمِنَى ثَلَاثًا يُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ صَنَعَ ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ وَ صَنَعَ ذَلِكَ عُمَرُ ثُمَّ صَنَعَ ذَلِكَ عُثْمَانُ سِتِّ سِنِينَ ثُمَّ أَكْمَلَهَا عُثْمَانُ أَرْبَعًا فَصَلَّى الظُّهْرَ أَرْبَعًا ثُمَّ تَمَارَضَ لِشِدَّةِ بَذَلِكِ بَدَعْتَهُ فَقَالَ لِلْمُؤَذِّنِ اذْهَبْ إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقُلْ لَهُ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ الْعَصْرَ فَأَتَى الْمُؤَذِّنُ عَلِيًّا (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ الْعَصْرَ فَقَالَ إِنْ لَمْ أَصَلِّ إِلَّا رَكَعَتَيْنِ كَمَا صَلَّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَذَهَبَ الْمُؤَذِّنُ فَأَخْبَرَ عُثْمَانَ بِمَا قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) فَقَالَ اذْهَبْ إِلَيْهِ وَ قُلْ لَهُ إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذَا فِي شَيْءٍ اذْهَبْ فَصَلِّ كَمَا تُؤْمَرُ فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) لَا وَ اللَّهُ لَا أَفْعَلُ فَخَرَجَ عُثْمَانُ فَصَلَّى بِهِمْ أَرْبَعًا فَلَمَّا كَانَ فِي خِلَافَةِ مُعَاوِيَةَ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) حَجَّ مُعَاوِيَةُ فَصَلَّى بِالنَّاسِ بِمِنَى رَكَعَتَيْنِ الظُّهْرَ ثُمَّ سَلَّمَ فَنَظَرَ بَنُو أُمَيَّةَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ ثَقِيفٌ وَ مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَةِ عُثْمَانَ ثُمَّ قَالُوا قَدْ قَضَى عَلَى صَاحِبِكُمْ وَ خَالَفَ وَ أَشْمَتَ بِهِ عَدُوَّهُ فَقَامُوا فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا أَ تَدْرِي مَا صَنَعْتَ مَا زِدْتَ عَلَى أَنْ قَضَيْتَ عَلَى صَاحِبِنَا وَ أَشْمَتَ بِهِ عَدُوَّهُ وَ رَغِبْتَ عَنْ صَنِيعِهِ وَ سُنَّتِهِ فَقَالَ وَيْلَكُمْ أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) صَلَّى فِي هَذَا الْمَكَانِ رَكَعَتَيْنِ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ صَلَّى صَاحِبُكُمْ سِتِّ سِنِينَ كَذَلِكَ فَتَأْمُرُونِي أَنْ أَدْعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ مَا صَنَعَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ قَبْلَ أَنْ يُحْدِثَ فَقَالُوا لَا وَ اللَّهُ مَا نَرْضَى عَنْكَ إِلَّا بِذَلِكَ قَالَ فَأَقْبَلُوا فَأَتَى مُشَفِّعُكُمْ وَ رَاجِعٌ إِلَى سُنَّةِ صَاحِبِكُمْ فَصَلَّى الْعَصْرَ أَرْبَعًا فَلَمْ يَزَلِ الْخُلَفَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ عَلَى ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ.^[4]

سؤال این است که مشهور با این روایت چکار می‌کنند؟ آن روایاتی که تا حالا داشتیم، مشهور می‌گویند حمل بر تخییر می‌کنیم، اما آیا اینجا این برخورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عثمان را هم می‌توانند چنین حملی کنند؟ امیرالمؤمنین محکم ایستاد، اگر واقعاً تخییر بود عثمان تمارض کرده بود امیرالمؤمنین هم می‌گفت من به صورت تمام می‌خوانم! چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقاومت کرد؟ و فرمود اگر می‌خواهید امامت جماعت کنم در منا، اِذْنٌ لَا أُصَلِّي إِلَّا رَكَعَتَيْنِ كَمَا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) و آله). «تعبیر امیرالمؤمنین این است که در جواب فرمود من اگر بخواهم نماز بخوانم لا اصلى إلا ركعتين، چطور می‌شود این را حمل بر تخییر کرد؟ یعنی این قصر تعین دارد ولو رجوع من یومه ندارد، اِذْنٌ لَا اصلى إلا ركعتين، كما صلى رسول الله (صلى الله عليه و آله) یعنی باز حضرت فرمود رسول خدا قصر را متعین کرد.

«فذهب المؤذن فأخبر عثمان»، مؤذن رفت به عثمان گفت. واقعاً مرحوم والد ما رضوان الله تعالى علیه می‌فرمود: مظلومیت ائمه (علیهم السلام) این بود که دین، حقیقت قرآن، احکام همه مال اینها بود مربوط به اینها بود ولی در زمان اینها درست بر خلاف نظر ایشان عمل می‌شود، امیرالمؤمنین باشد و استدلال هم می‌کند که رسول خدا دو رکعت نماز می‌خوانده یعنی چه چیز از این واضح‌تر؟ مردم آن زمان چقدر تنزل فکری پیدا کرده بودند که با اینکه به ایشان فرمود رسول خدا در منا وقتی می‌آمد نمازش را شکسته می‌خواند اگر شما من را هم قبول ندارید پس رسول خدا را چکار می‌کنید؟ ولی باز عثمان اینها را کنار گذاشت، بنا بر این بود که بنی امیه رسول خدا را محو کنند.

بعد که مؤذن گفت علی بن ابی طالب یک چنین جوابی داده، عثمان به او گفت برو بگو «إنك لست من هذا في شيء»، واقعاً وقتی اولین بار این تعبیر را انسان می‌بیند اشکش جاری می‌شود، یک کسی مثل عثمان بیايد یک چنین تعبیری را به امیرالمؤمنین کند که «إنك لست من هذا في شيء» اِذْهَبْ فَصَلِّ كَمَا تَعْمَلُ، گفت تو کاره‌ای نیستی و چیزی نمی‌دانی، برو نماز چهار رکعتی بخوان. «فقال علي عليه السلام لا والله لا أفعل»، حضرت یک دفعه قسم خورد و گفت قسم به خدا این کار را انجام نمی‌دهم.

حالا ما به صاحب مدارک عرض می‌کنم که این روایت صحیحہ را چطور حمل بر تخییر می‌کنند؟ «لا والله لا أفعل!» اینها قابلیت بر این حمل‌ها را ندارد. «فخرج عثمان فصلّى بهم أربعاً» عثمان خودش نماز چهار رکعتی را خواند و بعد داستان معاویه را ذکر می‌کند در ادامه روایت «فلما كان في خلافة معاوية واجتمع الناس عليه و قتل امير المؤمنين حجّ معاوية فصلّى بالناس بمنى ركعتين معاوية» هم آمد اول دو رکعت نماز ظهر را خواند «ثم سَلَّمَ فنظرت بنو امية بعضهم إلى بعض و ثقیف و من كان من شيعه عثمان ثم قالوا قد قضى على صاحبكم و خالف و أشمت به عدوه فدخلوا عليه»، بنی امیه ناراحت شدند و به سراغ

معاویه آمدند. «فقالوا أئدرى ما صنعت؟» خلاصه به معاویه اعتراض می‌کنند و بعد هم معاویه را از این قضیه برمی‌گردانند.

در آخر معاویه می‌گوید «فأقبلوا» و در بعضی از نسخ دارد «فأقبلوا، فإنی مشفعکم» در بعضی از نسخ کافی دارد «متبعهم و راجع إلى سنة صاحبكم»، ما شما را برمی‌گردانیم به سنت عثمان، ناراحت نباشید، «فصلی العصر أربعاً». در یک روز ظهر را دو رکعتی خواند و عصر را چهار رکعتی خواند! اینهایی که ادعا می‌کنند، همین جا این نکته را استفاده کنم که به ایشان می‌گوئیم چرا اینها خلاف رسول خدا را انجام دادند؟ می‌گویند اجتهاد کردند، این اجتهاد در یک روز ظهر را آدم دو رکعتی بخواند و عصر را چهار رکعتی بخواند با کدام منطق دینی و فقهی قابل قبول است.

علی کل حال بعد می‌گوید این سنت سیئه را هم گذاشت «فلم یزل الخلفاء و الامراء علی ذلک إلى الیوم».

سؤال:....؟

پاسخ استاد: ما می‌گوئیم این بحث مطرح است که آیا کسی که مسافت تلفیقی دارد تعین قصرش مشروط به رجوع من یومه هست یا نه؟ می‌گوئیم روایاتی داریم از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که شرطیت ندارد آن وقت اینجا می‌گوئیم تخییریها با این روایت چکار می‌خواهند بکنند؟ حمل و جمع باید قابلیت داشته باشد، ما می‌گوئیم این روایات، مخصوصاً این روایت نهم باب سوم اصلاً قابلیت حمل بر تخییر را ندارد، اینکه امیرالمؤمنین فرموده لا و الله لا أفعل، چطور قابلیت حمل بر تخییر دارد، پس معلوم می‌شود جمع به تخییر باطل است، اینها می‌گویند ما دو دسته روایات داریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ و احتمال إرادة الویل و الویح فیها علی التزامهم بالتمام و عدم مشروعية القصر تبعاً لما سنه عثمان و تبعه معاوية بعد أن التمس علی ذلك و باقي الأمراء كما رواه زرارة في الصحيح عن الباقر (عليه السلام) مفصلاً لا علی أصل الجواز، و لذا لم یفت أحد بمضمونها من وجوب التقصیر إذا لم یرد الرجوع لیومه، ضرورة كونهم حجاجاً إلا النادر، بل أعرضوا عنها أو حملوها علی ما ذکرنا ممکن في خصوص هذه الأخبار مع عدم صراحة بعضها في كونهم حجاجاً، و دعوى قابلية الجميع عداها للحمل علی التخییر و لو بمخالفة الظاهر ممنوعة کل المنع. (جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج14، ص: 209)

[2] □ و دعوى أن الویل راجع إلى التزامهم بالتمام لعلّه خلاف صریح الرواية لظهورها في رجوعه إلى نفس العمل أي لا تعمل كعملهم، لا إلى شيء آخر خارج عنه. (موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 20)

[3] □ وَیَح: کلمة رحمة و ویل کلمة عذاب. و قال الیزیدی: هما بمعنی. (الصحاح – تاج اللغة و صحاح العربیة، ج1، ص: 417)

[4] □ وسائل الشیعة، ج8، ص: 466 م1184 ح9.